

## مقایسه‌ی کاربرد معنایی سیمرغ در منطق الطیر عطار و مثنوی معنوی

### مولانا با تکیه بر عرفان عملی

دکتر محمدیوسف نیری<sup>۱</sup>، امیرمحمدآردشیرزاده<sup>۲</sup>



تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۱/۲۲

### چکیده

موضوع این مقاله «مقایسه‌ی کاربرد معنایی سیمرغ در منطق الطیر عطار و مثنوی معنوی مولانا» می‌باشد. عطار و مولانا سیمرغ را در چند معنای گوناگون به کار برده‌اند؛ تا به کمک آن اندیشه‌های عارفانه‌ی خود را به خوبی القا کنند. در این مقاله به معرفی سیمرغ به عنوان پرنده‌ای افسانه‌ای که در ادبیات عرفانی جایگاه ویژه‌ای دارد، پرداخته شده است. سیمرغ و کوه قاف در منطق الطیر و مثنوی از کنایات معروف عرفانی هستند. هم عطار و هم مولانا، سیمرغ را برای ذکر اندیشه‌های والای معنوی و عرفانی خود که در ذهن داشته‌اند؛ با تکیه بر رموز عرفانی در کتب خویش به کار می‌برند.

در این مقاله کوشش شده است تا به معرفی، تحلیل، کاربرد معنایی و مقایسه‌ی سیمرغ منطق الطیر با مثنوی پرداخته شود و به رموز و نهادهای نهفته در به کارگیری سیمرغ از جانب هر دو شاعر در کتب مهم خویش و هم چنین به نقش سیمرغ در سلوک عملی اشاره شود.

**واژه‌های کلیدی:** سیمرغ، سیمرغ در منطق الطیر، سیمرغ در مثنوی، عرفان عملی.

M.nayyeri 110@yahoo.com

۱- استاد، بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

Ardeshirzadehs3@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

**مقدمه:**

سیمرغ به عنوان پرنده‌ای افسانه‌ای در ادبیات عرفانی کاربرد فراوانی داشته و در معانی گوناگونی به کار برده شده است.

این پرنده در عرصه‌ی هنر این سرزمین قدمتی چندین هزار ساله دارد. با وجودی که این مرغ افسانه‌ای غالباً در فضای اسطوره مطرح است؛ اما عملاً گستره‌های قابل توجهی از عالم معرفت و حقیقت را به شیوه‌ای رمزی زیر پرو بال خود گرفته است و از او و حریم عزّ وی نشانی پدیدار نیست.

در منطق الطیر عطار و مثنوی معنوی مولانا واژه‌ی سیمرغ کاربرد ویژه‌ای دارد. عطار در کتاب خویش به کمک آن اندیشه‌های عارفانه‌ی خود را به خوبی القا می‌کند. هم عطار و مولانا سیمرغ را برای بیان چند معنای مختلف به کار برده‌اند، تا به رموز عارفانه‌ای که برای ذکر اندیشه‌های والای معنوی و عرفانی خود در ذهن دارند، بپردازند.

در کتب عرفانی سیمرغ به صورت موجودی فرا زمینی و خدای گونه تعبیر شده که دست یابی بدان به معنای نایل شدن به حقیقت کل است. این مرغ افسانه‌ای که جایگاهش در کوه قاف می‌باشد، در برگرفته‌ی یکی از مفاهیم کلیدی اندیشه‌ی وحدت در عین کثرت است. عطار با هوشمندی تجانس ظریف لفظی میان سی مرغ و سیمرغ را به وجود می‌آورد. سیمرغ و کوه قاف هر دو از کنایات معروف عرفانی و به معنی مردان کامل و ابدال حق می‌باشند که از نظر ما پنهان هستند و دست یافتن به آنان دشوار است. سیمرغ عمدتاً مظهر ذات حق و ولی و نبی حق و نیز نماینده‌ی عالم بالاست. تأثیر و جلوه‌گری سیمرغ در آثار ادبی، فلسفی و عرفانی فراوان است و در بسیاری از رساله‌ها نیز نقش آفرین است، اما هویت و شناخت دقیق آن به منطق الطیر عطار وابسته است.

در این مقاله ابتدا سعی در شناسایی اولیه‌ی سیمرغ شده، سپس کاربرد معنایی آن در دو منظومه‌ی منطق الطیر و مثنوی معنوی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. در واقع هدف نهایی بررسی وجوه تشابه و تفاوت معنایی سیمرغ از منظر عطار و مولانا می‌باشد تا از این درگاه به فهم و درک بهتر دست یابیم.

## ۲. پیشینه‌ی تحقیق

پیش از بررسی، تحلیل و مقایسه‌ی سیمرغ در مثنوی مولانا با سیمرغ در منطق الطیر عطار، شایسته است که نگاهی به تلاش و کوشش‌های دیگر بزرگان و پژوهشگران داشته باشیم.

دکتر زرین کوب در کتاب «صدای بال سیمرغ» به بررسی داستان سیمرغ در منطق الطیر و جنبه‌ی رمزی آن، پرداخته است. (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۱۳۵) کتاب «دیدار با سیمرغ» از دیگر پژوهش‌هایی است که توسط تقی پورنامداریان در این زمینه چاپ شده است؛ که به بررسی سیمرغ از جنبه‌های رمزی با نگاهی به دیگر کتب و رساله‌ها در زمینه‌ی مرتبط با سیمرغ و نگاه عرفانی می‌پردازد. (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۷۰) در کتاب منطق الطیر به مقدمه، تصحیح و تعلیقات از استاد شفیع کدکنی در بخش مقدمه به انواع منطق الطیرها و پرندگان به ویژه سیمرغ اشاره شده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۶۲) همچنین رضا اشرف زاده در کتاب «تجلی رمز و روایت در شعر عطار» به سیمرغ و تحلیل مختصری از سیمرغ منطق الطیر پرداخته است. (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۱۶۱) صادق گوهرین در کتاب «منطق الطیر عطار»، (گوهرین، ۱۳۷۲: ۳۱۴) و محمدعلی اسلامی ندوشن در کتاب «داستان داستان‌ها» (اسلامی ندوشن، ۱۳۳۶: ۱۵۱) نیز به بررسی سیمرغ پرداخته‌اند.

در کتاب «قاف عشق» از محمد یوسف نیری، نگاهی تازه به سیمرغ در منطق الطیر نیز شده است. (نیری، ۱۳۹۱: ۶۸)

آقای جلال ستاری نیز در کتاب «مدخلی به رمز شناسی عرفانی» که از رمزهای خاص عرفان سخن می‌گوید، به سیمرغ اشاره کرده است. (ستاری، ۱۳۹۲: ۱۳۴)

نگارنده ضمن گرامی داشت و ارج نهادن به پژوهش‌های بزرگان و دانشوران در این مقاله به مقایسه‌ی کاربرد معنایی سیمرغ در مثنوی معنوی مولانا با منطق الطیر عطار، پرداخته است. با توجه به اهمیت و جایگاه سیمرغ به خصوص در متون عرفانی و جنبه‌های رمزی آن، تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود میان دو کتاب ارزشمند مذکور بیان شده است.

بررسی تطبیقی کاربرد معنایی سیمرغ در مثنوی و منطق الطیر تاکنون در هیچ تحقیقی انجام نشده است. لذا توجه به کاربرد معنایی سیمرغ در هر دو کتاب به ویژه مثنوی معنوی که در

این زمینه کم‌تر پژوهش شده است؛ از اهداف این مقاله می‌باشد.

### ۳. سیمرغ

سیمرغ نام مرغی افسانه‌ای است که به همراه مترادف آن، عنقا مفهوم کنایه‌ای بسیار وسیعی پیدا کرده است.

این مرغ از راه داستان مشهور زال و از زبان فردوسی در ذهن مردم راه یافته است. این پرنده‌ی شگرف و شگفت‌انگیز یکی از مهم‌ترین مایه‌های افسانه‌ای است که در شعر اغلب شاعران به خصوص عطار و مولانا همراه با تعبیرات و تصویرسازی‌های ذهنی و قابل توجه و با معانی حقیقی و رمزی به وجود آمده است.

نام سیمرغ در تمام فرهنگ‌های فارسی یافت می‌شود و هرکدام از آن‌ها تعبیر و تفاسیر گوناگونی از وی ارائه داده‌اند.

در لغت نامه دهخدا آمده است: «جانوری است مشهور و سیمرغ از آن گویند که به هر لون که در پر هریک مرغ می‌باشد همه در پرهای او موجود و بعضی گویند که به غیر همین اسم فرضی وجود ندارد. (غیاث) عنقا را گویند و آن پرنده‌ای بوده است که زال پدر رستم را پرورده و بزرگ کرده. (برهان). سیرنگ (آندراج). مرغ افسانه‌ای و موهوم و در اصل سین مرغ. پهلوی «سین - مرغ» اوستا «مرغو سائنو». (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۲۲۵۵/۸)

رضا قلی خان هدایت در انجمن آرای ناصری، «سیمرغ» را حکیمی تصور کرده است، و این شاید بدین دلیل است که محققان کلمه‌ی (سئنه) را در اوستا، نام مردی پاکدامن ترجمه کرده‌اند.<sup>۱</sup> (هدایت، ۱۲۸۸)

محمدرضا شفیعی کدکنی در مقدمه‌ی منطق الطیر می‌نویسد: آن‌ها که از زبان‌های ایرانی کهن دارای اطلاع بوده‌اند؛ گفته‌اند: کلمه‌ی سیمرغ از دو جزء (mrggho, saeno) ترکیب شده است، که جزء دوم همان «مرغ» است، با تحولاتی که این کلمه یافته است. اما جزو نخستین ربطی به کلمه‌ی سی (عدد) ندارد بلکه همان کلمه‌ای است که در دوره‌های بعد به صورت «شاهین» در آمده است.<sup>۲</sup>

بنابراین معنی باستانی کلمه‌ی سیمرغ چیزی است در حدود «شاهین مرغ» یا «شاهین». از موارد

کاربرد کلمه در اوستا چنین استنباط کرده‌اند که در عین حال این پرنده، چهره‌ای افسانه‌ای دارد. در روزگار باستان هم عقیده بر این بوده است که اگر سایه‌ی وی بر کسی بیفتد از رستگاری و پیروزی بهره خواهد یافت». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۶۲)

سیمرغ به سبب صفات و استعدادهای خارق العاده‌ی ظاهری و معنویش همه جا به منزله‌ی شاه مرغان تلقی شده است. پورنامداریان در کتاب «دیدار با سیمرغ» معتقد است، «تمام صفات و قابلیت‌های سیمرغ در فرهنگ اسلامی به جبرئیل از فرشتگان مقرب تفویض شده است، یا می‌توان گفت در وجود جبرئیل جمع است؛ و صورت ظاهری یا تجسم مادی سیمرغ و جبرئیل به یکدیگر شباهت دارد». همچنین می‌نویسد «در رساله الطیر ابن سینا ملک مرغان باید همان «سیمرغ» شمرده شود که در آخرین کوه آشیان دارد» (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۷۶) حاج ملاهادی سبزواری در (شرح مثنوی) سیمرغ را رمز جبرئیل و مرغان را ارواح آدمیان می‌داند. (سبزواری، بی تا: ۲۸۴)

روزبهان بقلی شیرازی در کتاب «عبر العاشقین» از سیمرغ «آشیانه‌ی ابدیات» وجود کامل خواجه‌ی کائنات و سرور موجودات را ارائه کرده است؛ و گاهی سخن از «سیمرغ جان» رفته و روان را به وی تمثیل کرده؛ و زمانی هم از «سیمرغ عرش» عقل اول را خواسته که «حوصله‌ی عقل کل از ادراک فیض او - که عشقست - قاصراست» (بقلی شیرازی، ۱۹۵۸: ۲۰ و ۶۲ و ۱۱۱ و ۱۹۰) سیمرغ رمز آینه و در حقیقت در حکم آینه‌ای برای دیگری است. آقای جلال ستاری در کتاب «مدخلی بر رمز شناسی عرفانی» می‌نویسد: «در منطق الطیر، سیمرغ چون آینه‌ای است که هر که آید خویشتن بیند در او، چنان که سی مرغ در آینه‌ی سیمرغ، سی مرغ می‌بیند. در حقیقت سیمرغ «آینه عشق» است که «عجب آینه‌ای است، هم عاشق را و هم معشوق را، هم در خود دیدن و هم در معشوق دیدن، و هم در اغیار دیدن» (ستاری، ۱۳۹۲: ۱۳۸)

داستان سفر مرغان به سوی سیمرغ اساس و بنیاد کهن و قدیمی دارد و در ادبیات پیش از اسلام ایران نیز وجود داشته است. پیش از عطار، رساله الطیر ابن سینا، رساله الطیر احمد غزالی، روضه الفریقین از ابوالرّجاء چاچی، صفیر سیمرغ سهروردی، رساله الطیور نجم الدین رازی و سیمرغ شاهنامه، نزهت‌نامه علایی و بحرال فوائد همگی روایتی از داستان سیمرغ را بیان کرده‌اند. عین القضات همدانی نیز در نامه‌ی بیست و سوم، اصل (۳۱۶) به لحظه‌ی رسیدن مرغان به

آستانه‌ی سیمرغ اشارتی دارد و می‌گوید: «جوانمردا! مرغان چندین سال در طلب سیمرغ بودند، چون به درگاه او رسیدند؛ سال‌های بسیار بار می‌خواستند و بار نبود. (و بعد اللتیا و آلتی جواب ایشان دادند که «ان الله لغنی عن العالمین<sup>۱</sup>» همه را نیست وقت کردند «و کم اهلکنا قبلهم من قرن» و السلام<sup>۲</sup>). (عین القضاة، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۰۰)

#### ۴. سیمرغ یا عنقا؟

در ادبیات اسلامی، سیمرغ و عنقا هر دو به عنوان مرغی افسانه‌ای که در کوه قاف می‌زیسته است به کار رفته‌اند. برخی مولفان عرب زبان به جای سیمرغ کلمه‌ی «عنقا» را به کار برده‌اند و هر دو در مرغ بودن و افسانه‌ای بودن، مشترک بوده‌اند.

عنقا، مونث عنق، زن گردن دراز، بالای تپه، نام پرنده‌ای است معروف الاسم و مجهول الجسم، و آن را عنقاء مغرب و مغربه خوانند. در اصطلاح صوفیه عبارت از هیولا است، زیرا هیولا دیده نمی‌شود، مانند سیمرغ، و انسان کامل را نیز عنقا خوانند. (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱۲۲۵۵/۸)

در کتاب «تعریفات» آمده است: «در اصطلاح هبایی است که خداوند، اجساد عالم را در آن آفریده و عینی در وجود ندارد مگر با صورتی که در آن گشوده شده است و آن را از این جهت عنقاء گویند که معقول است و ذکر و اسمش هست، اما وجودش به چشم نیاید. نیز «هیولی» نامیده شده است. (جرجانی، ۱۳۹۴: ۱۹۱)

شفیعی کدکنی در مقدمه‌ی منطق الطیر می‌نویسد: «عنقا یک اسطوره‌ی جاهلی عرب است و سیمرغ یک اسطوره‌ی ایرانی و از ترکیب ویژگی‌های این دو مرغ، افسانه‌هایی پرداخته‌اند و اندک اندک در تخیل شاعران عارف تبدیل به رمزی از حقیقت مطلق یا ذات باری تعالی شده است. آن چه پیرامون عنقا و سیمرغ مشترک است، همان دست نیافتنی بودن و بی‌نشان بودن است، و سیمرغ رمز آن مفهومی است که نام دارد و نشان ندارد، و چیزی است که درباره‌اش سخن می‌توان گفت اما آن را هرگز نمی‌توان دید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۶۲)

۱ - آل عمران/ ۹۷.

۲ - مریم/ ۷۴.

سید صادق گوهرین در کتاب «شرح منطق الطیر» معتقد است که این مرغ و افسانه‌ی او اصلاً آریایی است و ارتباطی با عنقای آفریده شده در زمان موسی (ع) و نفرین شده خالد بن سنان یا حنظله صفوان مغربیان ندارد؛ بلکه از همان دیر زمان صورت افسانه‌ای به خود گرفته و مقامی والا یافته است، و در مذهب زرتشت و آثار صوفیان ایرانی به حکیمی روحانی یا کامل ترین وجود بشری تعبیر شده و عارفان کامل، خاصه شیخ فریدالدین عطار او را منبع فیض و سرچشمه‌ی هستی یا وجود باری تعالی تصور کرده اند. (گوهرین، ۱۳۷۲: ۳۱۴)

عبدالحسین زرین کوب در کتاب «صدای بال سیمرغ» تأکید می‌کند که سیمرغ و عنقا یکی نیستند و معتقد است «سیمرغی که عطار به کار برده حتی با سیمرغ شاهنامه یکی نیست و سیمرغ را رمزی از جانب احدیت می‌داند». (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۱۳۵)

در روایات قدیم این چنین آمده است که صورت عنقا همانند چهره‌ی انسان است و نوشته اند که عنقا ولایت علی (ع) را نپذیرفت و خداوند او را نفرین کرد تا از نظرها غایب باشد. (وزین پور، ۱۳۶۵: ۴۴۷)

در توصیف عنقا همچنین در کتاب «فرهنگ معارف اسلامی» این چنین آمده است: «عنقا در اصطلاح عرفانی عبارت از طایر قدسی است که محل آن جبل قاف است. ملاصدرا لدین گوید عنقا محقق الوجود است و عارفان شک و تردیدی در وجود آن ندارند. عقل دهم و فعال را نیز عنقا گویند (اسفار ج ۴ ص ۱۳۵) و هیولا را گویند و انسان کامل را نیز عنقا گویند». (سجادی ۱۳۶۲: ۳/۳۸۰)

به عقیده‌ی صاحب گلشن راز در بیت :

«همه آن است و این مانند عنقا است

جز از حقّ جمله اسم بی مسماست»

(لاهیجی، ۱۳۷۴: ۴۸۶)

عنقا، سیمرغ را می‌خوانند و سیمرغ به جهت آن می‌گویند که هر لون که در هر مرغی از انواع مرغان می‌باشد، در بال او موجود است. چنانچه از سیمرغ که عنقا است، به غیر از همین اسم معلوم نیست... و حقیقت و مسما و هستی، مطلقاً غیر از حق نمی‌تواند بود. (همان: ۴۸۶)

در کتاب «مرآت عشاق» آمده است: «عنقا، وجود مطلق یا مطلق وجود را گویند؛ و این همان سیمرغ است. حاصل آن که، عنقا بر هر مرتبه‌ی کلیه‌ی غیبیه که نسبت به مادون خود، اصل و

حقیقت باشد، اطلاق نمایند و کوه قاف بر این تقدیر ادنی باشد و عالم صورت باشد که سیمرغ معنی در آن جای منزوی است و آن سی، در عقد عشرات، سه وحدت جمعی باشد که در مرتبه‌ی احدیت و واحدیت و ملکوت اعتبار کرده شده و می‌شاید که سیمرغ «بقا بالله» باشد و کوه قاف «فنا‌ی ذاتی» و «خلا اصلی» آشیانه» (سلیمانی، ۱۳۹۱: ۳۰۱)

پورنامداریان در کتاب «رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی» می‌نویسد: «در ترجمه‌ی احمد غزالی نیز عنقا به سیمرغ ترجمه شده است، و به این ترتیب سیمرغ اساطیری اوستا و شاهنامه، بعد از رساله الطیر غزالی وارد عرفان می‌شود. به قول سهروردی خلیفه‌ی خدا در عالم افلاک است و نیز رمز و مثال فرشته - عقل‌ها یا عقول عشره و از جمله عقل فعال...» (پورنامداریان، ۱۳۹۱: ۴۱۸)

صوفیان این کلمه را به معانی گوناگون آورده‌اند. برخی به معنای هیولا و جمعی به معنی مقام بالله که نهایت سیر طریقت و حقیقت است، به کار برده‌اند. گروهی نیز به معنای وجود مطلق یا مطلق وجود گرفته‌اند که در عالم جسمانیت به صورت همه مرغان مصور شود و در عالم روحانیت همان روح کلی و در عالم صغیر روح انسانی است. نیز از نظر بعضی به معنی انسان کامل یا انسان کبیر و قطب الاقطاب می‌باشد، که خلاصه موجودات و غایت و غرض هستی است.

بنابراین عنقا نام عربی سیمرغ است؛ زیرا معتقد بوده‌اند که آن مرغ گردنی دراز و پرهای رنگارنگ داشته‌داست.

## ۵. سیمرغ در منطق الطیر

جلوه‌ی سیمرغ در منطق الطیر عطار از دیگر آثار، زیباتر، وسیع‌تر، قوی‌تر و عارفانه‌تر است. سیمرغ عطار، رمز و نمادی از حقیقت مطلق می‌باشد؛ که برای وصال و دیدار وی باید هفت وادی سخت و دشوار را پشت سر گذاشت. در داستان رمزی منطق الطیر، هدهد پیرمرغان و هریک از مرغان رمزی از سالکان هستند، و سیمرغ رمز حق و حقیقت می‌باشد. وصف هدهد از سیمرغ، شوق و اشتیاق دیدار از وی می‌شود، و عطار با این توصیف‌ها به دنبال بیان وحدت وجود و فناء فی‌الله است. عطار با هنرمندی و خلق آرایه‌ی ادبی در زمینه‌ی واژه‌ی سیمرغ که بیانگر راز



هنری اوست، سی مرغ طالب دیدار پادشاهان را همان سیمرغ سلطان مرغان می‌داند و با رمز سیمرغ که تصویر هویت انسانی است، بیان می‌کند.

آقای جلال ستاری در مدخلی بر رمز شناسی عرفانی می‌نویسد: «رمز سیمرغ چون همه‌ی رمزها، دوسوگر و لاجرم پیوند دهنده‌ی اضداد است. سیمرغ، انسان-مرغ است. انسان بالدار و رمز «طیران آدمیت»، اما گوهر انسانیت وی، سرشته به حکمت و دانای (پزشکی) و داروشناسی است؛ این بدین معنی است که انسانی روشندل و راز آشنا و دستگیر و چاره ساز و نجات بخش است. بی گمان چنین انسانی (که مرغی سخنگوست) می‌توان چون مرغ به عالم علوی پرواز کند و یا به عبارتی دیگر مرغ روحش به «مشرق لاهوت اعظم» به قول سهروردی پر کشد. سیمرغ این دو معنی را در خود جمع کرده است، چون از سویی انسان است، انسانی ارجمند و روحانی و یاری دهنده و آورنده‌ی دین بهی و از سویی دیگر مرغی که بر فراز محور عالم در اقیانوس آغازین که زهدان هستی است، آشیانه دارد. عطار رمز این وحدت و یگانگی در عین غیرت و دوگانگی را به نیکوترین وجه بیان کرده است؛ بدین معنی که در مقامات الطیور، سی مرغ، همان سیمرغ اند». (ستاری، ۱۳۹۲: ۱۲۳)

سیمرغ موردنظر عطار، دست نیافتنی و بی‌نشان است، و در راه او، از پا افتاده، حیران و سرنگون‌وار باید رفت. سیمرغ عطار بی‌همتا و بی‌مانند است و از این جهت شایستگی پادشاهی مرغان را دارد.

بنابر گفته‌ی اشرف زاده در کتاب «تجلی رمز و روایت در شعر عطار»، سیمرغ عطار در جمال و کمال تمام است، پری از او نمایان شد و زیبایی‌های عالم نتیجه‌ی آن پر استو در منطق الطیر، سیمرغ مطابق است با «الله جمیل و یحب الجمال». عطار این مرغ افسانه‌ای را که «نیست هست نما» است به «هست نیست نما» بدل کرده است، و آن را مظهر حقیقت مطلق قرار داده است، زیرا از جهتی کسی او را ندیده و از جهت دیگر در کوه قاف و دور از گروه و از طرف دیگر سرور مرغان، از همه مرغان، سر است» (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۱۷۵)

تقی پورنامداریان در کتاب «دیدار با سیمرغ» می‌نویسد: «عطار با ذهن باز و نبوغ شاعرانه‌ی خویش با استفاده از تشابه لفظی سی مرغ و سیمرغ و بار معنوی و اساطیری سیمرغ و پیوندهای دینی و اساطیری میان سیمرغ و جبرئیل، موفق می‌شود یکی از باریک‌ترین اندیشه‌ها و ژرف‌ترین

تجربه‌های بیان ناپذیر عرفانی را در قفس بیان شاعرانه اسیر کند. سیمرغ در داستان منطق الطیر رمز حق است، اما نه حق مطلق، بلکه حق و خدای شخصی سی مرغ؛ حق متجلی به اقتضای استعداد سی مرغ و به همین سبب است که با نام و چهره‌ی سیمرغ بر آنان متجلی می‌گردد. سیمرغ اساطیری که از جنبه‌های متعدد با جبرئیل فرشته‌ی مقرب در شرع، سیما و شخصیتی متشابه دارد». (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۱۱۶)

محمد یوسف نیری در کتاب «قاف عشق» می‌نویسد: «سیمرغ رمز نبی و ولی است؛ زیرا نبی و ولی هر دو در مقام نورانیت و روحانیت از یکدیگر جدا نیستند و لازم و ملزوم یکدیگرند. در منطق الطیر و به زبان عطار، سیمرغ از این جهت قابل تامل است که نقش او را در تربیت و تکمیل ارواح و تصرف در ایشان آشکار می‌کند و این که او فی نفسه مورد نیاز و محتاج الیه است و هیچ موجودی در سیر تکاملی خود از او بی‌نیاز نیست و چنین نکته‌ای در فلسفه‌ی وجودی نبی و ولی می‌باشد». (نیری، ۱۳۹۱: ۹۹)

شیخ اشراق نیز در مجموعه‌ی آثار فارسی خویش، سیمرغ را «مرد کامل» تصور کرده که «دهد» خود بالاخره به سیمرغ بدل خواهد شد. (شیخ اشراق، ۱۳۴۸: ۳۱۴).

در کتاب «مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته در زبان عطار» سیمرغ مظهر دو چیز تلقی شده است:<sup>۳</sup>

۱- مظهر حضرت حق. ۲- مظهر عزلت.

## ۶. کاربرد معنایی سیمرغ در منطق الطیر

شیخ عطار در منطق الطیر (۴۷) بار از واژه‌ی سیمرغ و دو بار از «عناقا» در اشعار خویش استفاده کرده است. به طور کلی در منطق الطیر عطار «سیمرغ» جلوه و معانی مختلفی دارد که بیشتر بر پایه‌ی رمز و نماد مطرح می‌شود:

### ۶.۱. سیمرغ مظهر حضرت حق و حقیقت مطلق.

۶.۱.۱. نام او سیمرغ سلطان طیور

او به ما نزدیک و ما زو دور دور

(عطار، ۱۳۸۸: ۲۶۴)

۶.۱.۲. ابتدای کار سیمرغ ای عجب

جلوه گر بگذشت بر چین نیمشب

(همان: ۲۶۵)

- ۶،۱،۳. هر که عنقا راست از جان خواستار  
چنگ از جان باز دارد مرد وار  
(همان : ۲۸۰)
- ۶،۱،۴. تو بدان کانگه که سیمرغ از نقاب  
آشکارا کرد رخ چون آفتاب  
(همان: ۲۸۱)
- ۶،۱،۵. باز اگر سیمرغ می گشتی نهان  
سایه ای هرگز نماندی در جهان  
(همان: ۲۸۱)
- ۶،۱،۶. گر نگشتی هیچ سیمرغ آشکار  
نیستی سیمرغ هرگز سایه دار  
(همان: ۲۸۱)
- ۶،۱،۷. هر لباسی کان به صحرا آمده است  
سایه ی سیمرغ زیبا آمده است  
(همان: ۲۸۲)
- ۶،۱،۸. گر تو را سیمرغ بنماید جمال  
سایه را سیمرغ بینی بی خیال  
(همان : ۲۸۲)
- ۶،۱،۹. گر همه چل مرغ و گرسی مرغ بود  
هر چه دیدی سایه ی سیمرغ بود  
(همان : ۲۸۳)
- ۶،۱،۱۰. سایه از سیمرغ چون نبود جدا  
گر جدا گویی از آن نبود روا  
(همان : ۲۸۳)
- لازم به ذکر است که عطار در چهار بیت پایانی فوق، به ارتباط با سیمرغ که خود نور ذات احدیت است اشاره می‌کند که به واسطه‌ی سایه‌ی اوست؛ زیرا این سایه با اصل خود متصل است و از او جدا نیست. بنابراین آن چه در قالب سیمرغ مطرح می‌شود ظهور حق است که همان واسطه‌ی عالم خلق و احدیت است که در عرفان به ولایت کلیه‌ی الهیه تعبیر می‌شود.<sup>۱</sup>
- ۶،۲. سیمرغ مظهر بلند مرتبگی و بلند همتی و بلندی آشیان
- ۶،۲،۱. کی شود سیمرغ سرکش یارمن  
بس بود خسرونشانی کار من  
(همان : ۲۷۳)

<sup>۱</sup> برای آگاهی و توضیح بیشتر مراجعه شود به قاف عشق، نیری، ۱۲۲-۸۹.

۶,۲,۲. کرده موری را میان چاه بند کی رسد در گرد سیمرغ بلند

(همان : ۲۸۰)

۶,۲,۳. من ره وادی کجا دانم برید زانکه با سیمرغ نتوانم پرید

(همان : ۲۷۰)

۶,۲,۴. من به سیمرغ قوی دل کی رسم دست بر سر، پای در گل کی رسم

(همان : ۲۷۲)

۶,۲,۵. گفت نتوان شد به دعوی و به لاف همنشین سیمرغ را بر کوه قاف

(همان : ۳۶۰)

### ۶,۳. سیمرغ مظهر عشق

۶,۳,۱. پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت کاو زفان این همه مرغان شناخت

(همان : ۴۳۹)

### ۷. سیمرغ در مثنوی

مولانا در مثنوی معنوی خود از سیمرغ با هوشیاری کامل و با ذهن رمز ساز خود تصاویر زیبایی ساخته است؛ و سیمرغ به عنوان یکی از بهترین مایه های افسانه ای است که در شعرش متجلی می شود. این نازک خیالی ها که پیرامون سیمرغ در ذهن خود به وجود آورده، حاصلش تصاویر زیبا و زنده ای است که به روشنی در مثنوی محسوس است و وجود افسانه ای اش را حقیقی جلوه می دهد.

مولانا در اشعار خویش گاهی سیمرغ را فقط مرغی افسانه ای می داند که وجود خارجی ندارد تا به چشم دیده شود و فقط قابل وصف است. سیمرغ را مثال «پیدای ناپیدا» می داند. گاهی نیز رمز و نماد گوشه گیری و تجرد از تعلقات و نمونه کامل تجرد است.

مولانا سیمرغ را در معنای رمزی عارفانه نیز به کار می برد و با تعبیر و تصاویر ذهنی و خیالی زیبای خود، خواننده را به فضای ملکوتی شعر خویش به پرواز در می آورد و معانی بلند عرفانی را بدین وسیله بیان می کند و ترکیب «سیمرغ روح» را می سازد.

وز هوایی کاندرو سیمرغ روح پیش ازین دیدست پرواز و فتوح

(مولوی، ۱۳۷۲: ۷۴)

اسلامی ندوشن در کتاب داستان داستان ها می گوید: «سیمرغ در نزد مولانا نماینده «عالم بالا» و «مرغ خدا» و مظهر عالی ترین پرواز روح می باشد و به طور کلی نمودار تعالی و عروج و مراد از «انسان کامل» است». (اسلامی ندوشن، ۲۵۳۶: ۵۷)

#### ۸. کاربرد معنایی سیمرغ در ابیات مثنوی

مولانا در مثنوی معنوی شش بار از واژه «سیمرغ» و سیزده مرتبه از «عنقا» در اشعار خویش استفاده می کند.

به طور کلی مولانا برای بیان اندیشه‌ها و جنبه‌های رمزی مورد نظر خویش، سیمرغ و عنقا را در چند معنا به کار می گیرد:

۸,۱ سیمرغ و عنقا مظهري از شکوه و عظمت

هر یکی گرباز و سیمرغی شویم  
 ۸,۱,۱ دم به دم ما بسته‌ی دام نویم  
 (مولوی، ۱۳۷۲: ۲۶)

لوت نوشد او ننوشد از خدا  
 ۸,۱,۲ مرغ خانه است او نه سیمرغ هوا  
 (همان، ۱۳۳/۱)

روح او سیمرغ بس عالی طواف  
 ۸,۱,۳ ظل او اندر زمین چون کوه قاف  
 (همان، ۱۴۲/۱)

گرچه سیمرغ است زارش می کشم  
 ۸,۱,۴ هر که کج جنبد به پیش جنبش  
 (همان، ۵۸/۴)

گاه کوه قاف و گه عنقا شوی  
 ۸,۱,۵ گاه خورشیدی و گه دریا شوی  
 (همان، ۱۱/۲)

چون شود عنقا شکسته از غراب؟  
 ۸,۱,۶ دود گلخن کی رسد در آفتاب؟  
 (همان، ۶۹/۲)

حس چو کفی دید و دل دریاش دید  
 ۸,۱,۷ جسم هدهد دید و جان عنقاش دید  
 (همان، ۷۵/۲)

- ۸,۱,۸. عنكبوت از طبع عنقا داشتی  
 از لعابی خیمه کی افراشتی؟  
 (همان، ۱۸۳/۳)
- ۸,۱,۹. سایه ی او را نبود امکان دید  
 هم چو عنقا وصف او را می شنید  
 (همان، ۱۱/۴)
- ۸,۱,۱۰. چون ز چشم خویش و خلقان دور شد  
 هم چو عنقا در جهان مشهور شد  
 (همان، ۴۷/۴)
- ۸,۱,۱۱. مرغ صابر را تو خوش دار و مُعاف  
 مرغ عنقا را بخوان اوصاف قاف  
 (همان، ۴۸/۴)
- ۸,۱,۱۲. این سخن پیدا و پنهان است بس  
 که نباشد محرم عنقا مگس  
 (همان، ۹۴/۶)
- ۸,۱,۱۳. غیر تشویش و غم و طامات نی  
 هم چو عنقا نام فاش و ذات نی  
 (همان، ۹۵/۶)
- ۸,۱,۱۴. ای دلت پیوسته با دریای غیب  
 ای به قاف مکرمت عنقای غیب  
 (همان، ۱۵۰/۴۶)
- ۸,۲. سیمرغ و عنقا مظهری از خداوند متعال و یا روح و ذات الهی
- ۸,۲,۱. وز هوایی کاندرو سیمرغ روح  
 پیش از این دیدست پرواز و فتوح  
 (همان، ۷۴/۱)
- ۸,۲,۲. جای سیمرغان بود آن سوی قاف  
 هر خیالی را نباشد دست باف  
 (همان، ۱۸۱/۶)
- ۸,۲,۳. گفت ای عنقای حق جان را مَطاف  
 شکر که باز آمدی زان کوه قاف  
 (همان، ۲۱۴/۳)
- ۸,۲,۴. این سخن پیدا و پنهان است بس  
 که نباشد محرم عنقا مگس  
 (همان، ۹۴/۶)
- ۸,۲,۵. غیر تشویش و غم و طامات نی  
 همچو عنقا نام فاش و ذات نی  
 (همان، ۹۵/۶)

۸,۳. سیمرغ مظهري از باطن مرد کامل، انسان کامل و اولیای الهی

۸,۳,۱. جای سیمرغان بود آن سوی قاف هر خیالی را نباشد دست باف

(همان، ۶/۱۸۱)

۸,۳,۲. چون شما در دام این آب و گلید کی شما صیاد سیمرغ دلید؟

(همان، ۳/۱۲۷)

۸,۴. سیمرغ (عنقا) رمز نبی و ولی

۸,۴,۱. باز گو ای باز عنقا گیر شاه ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه

(همان، ۱/۱۷۶)

۸,۵. سیمرغ برای بیان مقام دل، جان و روح

۸,۵,۱. چون شما در دام این آب و گلید کی شما صیاد سیمرغ دلید

(همان، ۳/۱۲۷)

۸,۵,۲. گر روی رو در پی عنقای دل سوی قاف و مسجد اقصای دل

(همان، ۴/۶۹)

بنابراین با بررسی ادبیات مذکور در می‌یابیم که مولانا سیمرغ (عنقا) را در پنج معنای متفاوت به کار برده است. یکی مقام ذات الهی که قابل دیدن نیست. دوم سیمرغ، در معنای مرغی باشکوه و عظمت که جنبه‌ی افسانه‌ای نیز دارد. سوم، انسان کامل و اولیای الهی که همچون سیمرغی مقامی رفیع و در صدر وجود هستی دارند. چهارم رمز نبی و ولی می باشد. پنجم، سیمرغ برای مقام دل، جان و روح. تعبیرات مولانا بسیار شکوهمند و ژرف می‌باشد؛ به گونه‌ای که امیرالمومنین (ع) را «باز عنقا گیر شاه» خوانده و در وجودی فراتر از سیمرغ تجلی کرده است؛ بازی که سیمرغ را شکار می‌کند.

بازگو ای باز عنقا گیر شاه ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه

(همان، ۱۷۶)

بسیاری از بزرگان از جمله شیخ روزبهان بقلی شیرازی در شرح شطحیات (ص ۱۲۹)

سیمرغ را به معنای اولیای الهی به کار برده و می‌نویسد: «ای سیمرغ وحدت سرای! در آتش

هوای کبریا چون پری» و نیز جمع بستن سیمرغ در ترکیب «سیمرغان مشارق اولیّت (ازلّیت) (ص ۲۱۲)، دیده می‌شود». (شیخ روزبهان بقلی، ۱۲۹: ۱۳۹۴/۲۱۲).

مولانا در بیت:

جای سیمرغان بود زان سوی قاف  
هرخیالی را نباشد دست باف  
(مولوی، ۶: ۱۳۷۲/۱۸۱)

سیمرغان را به معنی اولیای خداوند به کار برده است. مولانا در مثنوی از سیمرغ، سیمرغان، و ترکیب سیمرغ دل و سیمرغ روح یاد می‌کند. همانطور که گفته شد سیمرغ در معنای مرغ باشکوه و عظمت، سیمرغان رمز اولیای الهی، سیمرغ دل کنایه از مرد کامل و مرشد و راهنما و سیمرغ روح، همان خداوند متعال و یا روح الهی می‌باشد. لازم به ذکر است که مولانا به طور ضمنی در تفسیر «یا ایها المزمّل» در قصه‌ی «صوفی که در میان گلستان سر به زانو مراقب بود...» پیامبر اکرم (ص) را سیمرغ می‌خواند.

پیش این جمعی تو شمع آسمان  
انقطاع و خلوت آری را بمان  
وقت خلوت نیست اندر جمع آی  
ای هُدی چون کوه قاف و تو همای  
(همان، ۴/۷۵)

مولانا در ابیات فوق می‌گوید: ای پیامبر (ص) تو مانند خورشید هستی و گوشه‌گیری و کناره‌گیری از انسان‌ها را رها کن؛ زیرا که وقت خلوت نشینی نیست. هدایت‌گری تو مانند کوه قاف است و تو (هما)، (= سیمرغ) هستی زیرا آشیانه‌ی سیمرغ در کوه قاف است.

## ۹. نقش سیمرغ در سلوک عملی

همان‌طور که می‌دانیم، عرفان عملی یا سیر و سلوک الی الله همان تربیت درونی و باطنی است. سیمرغ در اندیشه‌ی عطار و مولانا محوری‌ترین نقش را در عرفان عملی دارد. در اندیشه‌ی عطار فنای سالک، بازگشت به خویشتن است. زیرا در ضمیر و باطن هر انسان حقیقتی وجود دارد که از خود انسان نیز دور و مخفی است. اساس و پایه‌ی سلوک عرفانی، انسان است و انسان در نهایت سلوک به چیزی جز باطن خود دست نمی‌یابد. همان‌طوری که سی مرغ جان برده از رنج و سختی‌های سلوک وقتی که به پایان راه می‌رسند و شایستگی حضور می‌یابند، جز با «سیمرغ» روبرو نمی‌شوند که در حقیقت همان «سی مرغ»



است.

در کتاب «قاف عشق» می‌خوانیم: «سیمرغ کلمه‌ی الهی است؛ یعنی عین اسم و صفت حق است، نور اوست و وسیله‌ای که فیض احدیت را به عالم خلق می‌رساند و عالم خلق را به حق می‌پیوندد. پس در ظهور و اظهار، آینه‌ای حق نماست». (نیری، ۱۳۹۱: ۶۹) بنابراین حضرت حق، آینه‌ی جمال پرندگان و سالکان است؛ و عارف با کسب شهود هرگاه خود را می‌بیند گویی حق را دیده است. در این بازگشت به خودی، سالک دست به دامن عشق می‌شود و از وی می‌خواهد که در ادامه‌ی راه یاری‌گرش باشد؛ زیرا مقام بقا برای سالک بسیار ارزشمند است.

#### ۹.۱. پیر، رکن اصلی در عرفان عملی

پیر یا مراد، از ارکان اساسی و محور سیر و سلوک محسوب می‌شود. در ادبیات عرفانی، پیر نقش بسیار مهم و سازنده‌ای در تربیت و تبدیلات وجودی سالک راه دارد. در منطق الطیر عطار، پرندگان که رمزی از سالکان می‌باشند، به عنوان طالبان سیر و سلوک به دنبال وصال پیر خود هستند تا زیر بال و پر او تربیت شوند. در این هجرت معنوی و روحانی است که پرندگان از سر شوق به حرکت درآمده و بار سفر را می‌بندند تا طبیب درد خود را بیابند. بنابراین پیر سالکان، یعنی سیمرغ همان نبی و ولی هستند که با راهنمایی‌های آنان، مؤمنان به برکت پیروی و محبت آنان از معنویت ایشان بهره می‌برند.

نیری در کتاب «نرگس عاشقان» می‌نویسد: «نبی و ولی، به ویژه حضرت خاتم الانبیاء (ص) و حضرت خاتم الاولیاء (ع) نزدیک‌ترین بندگان به خداوند هستند، یعنی ولی خدا هستند و سایر بختیاران عالم سلوک از طریق ایشان و به واسطه‌ی ولایت ایشان به مقصد حقیقی انسانی دست می‌یابند». (نیری، ۱۳۹۲: ۲۶۱)

#### ۹.۲. اصل تبدیل، مهم‌ترین هدف سلوک

عرفان عملی دارای هدف‌های «نسب معنوی»، «اعتدال»، «بعثت روحانی» و «تبدیل» است. یکی از اساسی‌ترین این اهداف در سیر و سلوک الی‌الله، تبدیل است. به این معنا که سالک از بهره‌مندی و تاثیر عشق دگرگون شده و بنیاد هویت وی تغییر می‌یابد، به گونه‌ای که گویی دوباره متولد شده است. نیری در کتاب «نرگس عاشقان» می‌نویسد: «اصطلاحات «اکسیر»، «کیمیا» و

«طلا» رمزهایی از تبدیل بنیادی و اساسی در وجود سالک است و ترکیباتی چون اکسیر عشق و کیمیای محبت حاکی از این است که به برکت عشق یا ولایت، چنین واقعه‌ای شگرف روی می‌دهد. مولانا هم از کیمیا و تبدیل کیمیایی و طلا شدن مس، فراوان گفته و اصولاً مکتب عرفان مولانا بر پایه‌ی تبدیل و تبدل است و میلاد دوم در نگاه مولانا به یک‌باره تمام نمی‌شود، بلکه هر جهشی به سوی کمال و تکامل نیاز به زادنی دیگر دارد؛ و هر زادنی صفتی دیگر و ویژگی جدیدی به سالک راه می‌دهد. در منطق الطیر عطار هم سیمرغ و اکسیر با یکدیگر در ارتباطند؛ چرا که اصل هجرت مرغان این بود که به چنان اکسیر و تبدیلی دست یابند». (نیری، ۱۳۹۲: ۳۰۱-۳۰۳)

سیمرغ سبب تبدیل در وجود پرندگان که همان سالکان الهی‌اند، می‌شود. زیرا سیمرغ ظهور عشق و جاذبه‌ی عشق و بلکه عین عشق است.

چون شنیدند این سخن مرغان همه	این زمان گفتند ترک جان همه
برد سیمرغ از دل ایشان قرار	عشق در جانشان یکی شد صد هزار
عزم ره کردند عزمی بس درست	ره سپردن را باستاند چست
	(عطار، ۱۳۸۸: ۳۰۲)

در کتاب «نرگس عاشقان» آمده است: «در نگاه سهروردی (= شیخ اشراق) سیمرغ وجودی مبدل است؛ در واقع او هددهی بوده که آشیان خود را ترک کرده (= هجرت) و پر و بال خود را به منقار خویش کنده (= ترک هستی) و سایه‌ی کوه قاف «فیض و عنایت حق یا پرورش کاملان» بر او افتاده، از هددهی بیرون آمده و سیمرغ شده است و اوست که خفتگان (= غافلان) را به صغیر خود بیدار می‌کند». (نیری، ۱۳۹۲: ۳۰۳)

فواید تبدیل در هدف سیر و سلوک و تاثیر آن بر سالک دو چیز است: نخست، تبدیل گناه به ثواب و دیگری خالص و پاک شدن است.

مرغانی که به سوی سیمرغ روی می‌آورند به سبب این شوق و درد اشتیاق و عشق ناشی از آن از برکت این ارتباط از گناه پاک می‌شوند.

کرده و ناکرده‌ی دیرینه شان	پاک گشت و محو شد از سینه شان
آفتاب قربت از پیشان بتافت	جمله را از پرتو آن، جان بتافت
هم ز عکس روی سیمرغ جهان	چهره‌ی سیمرغ دیدند آن زمان

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

(عطار، ۱۳۸۸: ۴۲۶)

از آثار ولایت و محبت امام (ع) در قلب سالکان این است، که گناهِش را به نیکی تبدیل می‌کنند. نیری در کتاب «قاف عشق» می‌نویسد: «اکسیر تبدیل و تکامل ارواح در دست قدرتمند امام است. امام پاک کننده از گناهان و تطهیرکننده‌ی نفوس است. امام نور خداست و ولایتش روشنی بخش دل‌ها و پاک کننده‌ی نفس‌هاست. رابطه‌ی دل با ولی مطلق، مهم‌ترین رکن سیر و سلوک در عرفان اسلامی است. سالک از طریق رابطه یا از طریق علم یا شهود و یا علم شهود توأمان به سیمرغ قاف احدیت راه می‌یابد.» (نیری، ۱۳۹۱: ۱۰۷-۱۰۸)

تفاوت عمده و محوری مولانا و عطار در رابطه‌ی اهل سلوک با سیمرغ است؛ یعنی نقش سیمرغ در سلوک عملی و تبدیلاتی که سالک در ارتباط با او پیدا می‌کند. در منطق الطیر توجه به سلوک و عمل است، در حالی که در مثنوی جنبه‌ی نظری و وجودی سیمرغ موردنظر می‌باشد.

#### ۱۰. نتیجه‌گیری

با بررسی سیمرغ در منطق الطیر و مثنوی در می‌یابیم که عطار و مولانا آن را در قالب رمز و نماد برای بیان تفکرات و باورهای عرفانی خود استفاده کرده‌اند. سیمرغ عطار جدا از مرغ داستانی و افسانه‌ای که نام‌های دیگر چون عنقا، سیرنگ، شاهین، و یا باز را شامل می‌شود؛ در ادبیات عرفانی، به معنی وجود ناپیدا و بی‌نشان و رمزی از نبی، ولی و انسان کامل است که از دیده‌ها پوشیده می‌ماند. وی مظهر و آینه‌ی حق تعالی است. در نظر عطار، سیمرغ رمزی از وجود نامحدود و بی‌نشان حق و حقیقت و گاهی نمادی از جبرئیل است.

در مثنوی سیمرغ و عنقا مظهري از انسان کاملی است که مراحل طریقت را پشت سر گذاشته و از احوال و مقامات آن به خوبی آگاه است، و با گام نهادن در مقام حقیقت و طی کردن آن راه سخت، دشوار و بی‌نهایت با قدم اخلاص به معراج روحانی رسیده است. هم عطار و هم مولانا در برخی از ابیات کتب خویش سیمرغ را در معنای مرغی باشکوه و با عظمت که جنبه‌ی افسانه‌ای دارد، به کار برده‌اند. در معنای رمزی و نهادین نیز هردو، سیمرغ را مظهر نبی و ولی تصور

کرده و مولانا با صراحت امیرالمومنین را «بازعنقاگیر شاه» و پیامبر (ص) را «همای کوه قاف» می‌داند. با توجه به مطالبی که به تفصیل در متن بدان اشاره شد، عنقا نام عربی سیمرغ می‌باشد. و عنقا در اصطلاح صوفیه عبارت از هیولاست؛ زیرا هیولا دیده نمی‌شود، مانند سیمرغ. انسان کامل را نیز عنقا می‌خوانند. انسان کامل مورد نظر عطار و مولانا که سیمرغ مظهر آن می‌باشد، کسی است که از تمام صفات بشری رها شده و به حق و حقیقت واصل شده و در «سیرفی‌الله» به جایی رسیده که همه چیز و همه کارش، خدایی است. در پایان باید گفت با بررسی سیمرغ در منطق الطیر به این نتیجه می‌رسیم که عطار اصول و مراحل سیر و سلوک و رموز عرفانی را در جهت دریافت‌های عرفانی و اخلاقی برای خوانندگان در قالب سیمرغ و سی مرغ به خوبی بیان کرده و لطافت زبان مرغان را که طبیعتاً زبانی است که از رمز و تمثیل و تشبیه برخوردار است، برای ادای مقصود خود به کار می‌برد. مولانا نیز در مثنوی سیمرغ را در جایی که از مقام معنوی و استواری مردان حق سخن می‌گوید، به کار می‌برد و روح واصل به حق را که وجودی غیر مادی و برای اهل ظاهر مانند سیمرغ نایافتنی می‌باشد، طلب می‌کند. همان طور که ذکر شد سیمرغ عطار در قالب داستانی رمزی است اما مولانا در مثنوی از سیمرغ در جهت داستان استفاده نمی‌کند بلکه در جهات گوناگون سیمرغ را مظهر معانی مختلف که در متن به تفصیل به آنها اشاره شده است، به کار می‌گیرد.

#### یادداشت‌ها

۱. رجوع کنیدانجمن آرای ناصری، رضا قلی خان هدایت، ذیل «سیرنگ».
۲. سوانح، احمدغزالی، بر اساس تصحیح هلموت ریتر با تصحیحات جدید نصرالله پورجوادی، ص ۱۳۵۹، ۵۴.
۳. رجوع کنید کتاب «مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته در زبان عطار»، سهیلا صارمی، صص ۱۱۶-۱۳۸۹، ۱۱۹.

منابع:

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۲۵۳۶). داستان داستان‌ها. تهران: طوس.
۲. اشرف زاده، رضا (۱۳۷۳). تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری. تهران: اساطیر.
۳. پورنامداریان، تقی (۱۳۹۱). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: علمی و فرهنگی.
۴. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). دیدار با سیمرغ. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. جرجانی، میرسید شریف (۱۳۹۴). تعریفات. ترجمه حسن سید عرب و سیما سادات نوربخش، تهران، فرزانه.
۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
۷. روحی، نزهت (۱۳۹۳). مرغان گویا. تهران: باد.
۸. روزبهان بقلی شیرازی (۱۹۵۸). عبهرالعاشقین. به تصحیح هانری کربن و محمد معین.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴). شرح شطحیات. تصحیح و مقدمه هنری کوربن، ترجمه دکتر محمدعلی معزی، تهران: طهوری.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶). صدای بال سیمرغ. تهران: سخن.
۱۱. ستاری، جلال (۱۳۹۲). مدخلی بر رمز شناسی عرفانی. تهران: مرکز.
۱۲. سجادی، سیدجعفر (۱۳۶۲). فرهنگ معارف اسلامی. تهران: شرکت مولفان و مترجمان.
۱۳. سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۴۸). مجموعه‌ی آثار فارسی شیخ اشراق. به تصحیح سید حسین نصر، تهران: انستیتو فرانسوی پژوهش‌های علمی در ایران.
۱۴. صارمی، سهیلا (۱۳۸۹). مصطلحات عرفانی و مفاهیم برجسته در زبان عطار. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۵. عطار، فریدالدین (۱۳۸۸). منطق الطیر. محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۶. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). منطق الطیر. سید صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷. عین‌القضات همدانی (۱۳۸۷). نامه‌های عین‌القضات همدانی. علینقی منزوی، عقیف‌عسیران، تهران: اساطیر.

۱۸. لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۴). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز. محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار .
۱۹. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۲). مثنوی. محمد استعلامی، تهران: زوار.
۲۰. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). مثنوی. کریم زمانی، تهران: اطلاعات.
۲۱. مولف ناشناخته (۱۳۹۱). مرآت عشاق. مرضیه سلیمانی، تهران: علمی فرهنگی.
۲۲. نیری، محمد یوسف (۱۳۹۱). قاف عشق. تهران: افراز.
۲۳. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). نرگس عاشقان. شیراز: دانشگاه شیراز.
۲۳. وزین پور، نادر (۱۳۶۵). آفتاب معنوی. تهران: امیرکبیر .
۲۴. هدایت، رضاقلی خان (۱۲۸۸). انجمن آرای ناصری. تهران: کتابفروشی اسلامیة.

Archive of SID